

چند نامه از خانم عزت الدوله

خواهر ناصرالدین شاه

مرحوم عباس اقبال آشتیانی بمناسبتی در باره ازدواج مرحوم میرزا کاظم خان نظام الملک پسر میرزا آقاخان صدر اعظم نوری نوشته اند «مهدعلیا و ناصرالدینشاه آنزن با وفا و شهامت را با جبار تمام بر آن داشتند که بمقدمیرزا کاظم خان نظام الملک پسر میرزا آقاخان اعتماد الدوله نوری از محرکین عمده قتل شوهرش در آید و او با اینکه باین امر بهیچوجه راضی نبود در مقابل فشار مادر و برادر باین امر رضاداد و بناصرالدین شاه گفت که اگر این ازدواج را قبول میکنم تنها باین امید است که این شوهر مرا هم بزودی بسر نوشت شوهر پیشینم گرفتار سازی (۱)»

مرحوم عبدالله مستوفی در کتاب شرح زندگی اسلاف من درباره این موضوع چنین نوشته اند:

«خانم عزت الدوله خواهر شاه هم که هیچوقت این شوهر خود را (منظور میرزا کاظم خان نظام الملک است) دوست نمیداشت وقت را غنیمت شمرد و خویش را مانند اثاثیه صدارت بطلاق از نظام الملک رها کرد و...» (۲)

مرحوم خان ملک ساسانی! در کتاب سیاستگران دوره قاجاریه پارا فرائر نهاده و نوشته است:

۱- اطلاعات ماهیانه سال اول شماره ۱۱ در مقاله صدسال بعد از عزل و قتل امیر کبیر

۲- شرح زندگی اسلاف من» چاپ دوم صفحه ۸۸

«چون میرزا آقاخان بهمه چیز میرزا تقیخان دست انداخت نخواست که زوجه او از این تظاول مصون بماند. لذا ملکزاده خانم عزت الدوله را برای نظام‌الملک پسرش بقوسط شاه ومهدعلیا خواستگاری کرد. عزت الدوله ببرادر والاگهرش پیغام فرستاد که معلوم میشود کمیته جزو اثنائیه سلطنت و صدارتم که هر کس صدراعظم میشود من باید درخانه او زندگی کنم. پس از پادرمیانی مهدعلیا بعنوان اینکه میخواهد بامیرزا آقاخان محرم باشد!! با اصرار تمام ازدخترش این تقاضا کرده است. خلاصه پس از پیشکشیهای متوالی و گفتگوهای بسیار عزت الدوله قبول کرد که بظاهر زن میرزا کاظم خان بشود ولی هرگز هم خوابه او نباشد.» (۱)

نامه‌های زیر بخوبی نشان میدهد که خانم عزت الدوله تاجه حدنسبت به میرزا کاظم خان نظام‌الملک علاقه مند بوده و چه قدر او را دوست میداشته. او بهتر از هر کس میدانست که نظام‌الملک و پدرش میرزا آقاخان نوری در قتل همسر اول او دست نداشته اند. اینک اصل چند نامه که در هنگام آغاز تبعید میرزا آقاخان نوری صدراعظم و میرزا کاظم خان و شروع در بدری هفت ساله آنها از طرف خانم عزت الدوله بمرحوم نظام‌الملک نوشته شده نقل میگردد.

۱- قربانت گردهم نظام‌جانم عزیزم دیروز که روز بیست وهفتم ماه بود الحمدلله کاغذ شما رسید از سلامتی شما خاطر جمع شدم. شکر خدا قربانت نوشته بودی فارغ شدن من نزدیک شد حالا کو؟ باز یک ماه دیگر کار دارد تا اول ذیقده (ذیقده) طول خواهد کشید در باب وقت دنیا آمدن انشاءالله ساعت را سفارش میکنم البته زود خبر به شما خواهد رسید. ترا بخدا هیچ غصه نخور الحمدلله خدا را صد هزار بار شکر کن باز یک بچه التفات کرد. هیچ غصه ندارد. قربانت انشاءالله وقتی که شما بیائید او میشود چیزی. قربانت از قول من میرزا علیخان (۲) را زیاد دعا برسائید. به حق خدا بجان خودت ساعتی نیست که از یاد من بیرون

۱- سیاستگران دوره قاجاریه جلد اول صفحه ۴۵

۲- میرزا علیخان برادر میرزا کاظمخان است که با میرزا اودخان برادر دیگر او همراه میرزا آقاخان ابتدا باوران و سپس بارک و بعداً به یزد و قم میروند.

۲- قربانت کردم دو روز پیش کاغذ شمارسید جانم نظام جان نوشته بودی که البته مارا فراموش کردی خدا لعنت کند کسیرا که اگر بخواهد (بخواد) یکساعت از خیال شما بیرون باشد - نمیدانم چه خیال میکنی خوب بود که احوال قبله عالم را خود شما از من بهتر خبر دارید که حرف (حرف) کسی را گوش نمیکند ما بیچاره‌ها چه تقصیر داریم به حق خدا به سر خود شاه که دایم من عرض شما را خدمت شاه کردم گاهی خنده کرده رفتند گاهی اخم کرده . وقتیکه صدر اعظم بود بجز حرف صدر اعظم حرف کسیرا گوش نمیکرد؟ حالا هم این همان شاه است اوز (عوض) که نشده حالا که ده وزیر شده البته وزیرها دلشان شمارا نمیخواهد اگر شاه دلش بخواهد آنها نخواهند گذاشت شما بیایید . قربان داود وزیر شد بامیرزا علیخان غزل گفته بودن از قول من بشما بگویند
 «در سفر گر روم هستی یا خطن (ختن)

از دل تو کی رود - حب الوطن (وطن)

باری اگر بدست من باشد نمیخواهم شما یکساعت از پیش ما جدا بشوید از احوال خانه و بچه‌ها خاسته باشید الحمدلله ناخوشی نیست به جز دوری شما همه عرض سلام میرسانند نه نه گلین خانم سارا خانم بی بی تاج الملوك همه سلام میرسانند زینت الملوك (۱) الحمدلله احوالش خوبست . نوشته بودی که البته شما را مشغول می کند بلی چرا مشغول کرده از ناخوشی زیاد که دارد .

از بس قصه (غصه) خوردم مردم کسی میشنید بیچاره از بس ناخوش شده که همه را کشته چه کنم زنده باشند انشاءالله در زیر سایه شما و خودم . از قول من خدمت صدر اعظم سلام برسان کاغذ که به حسن قلی خان نوشته بود آورد خاندن زور (ضرور) خجالت ندارد. خدا انشاءالله شمارا نگاه بدارد شما خلاص شوید ما از همه چیز گذشتیم . قربانت تمام خانه سلام میرسانند آقا جواهر آغا الماس با همه عرض بندگی میرسانند . از مادرت بخاهی الحمدلله خوبست بچه‌ها خوبند (۲)
 از قول من آغا سلمان را دعا برسان

۱- دختر مرحوم نظام الملک است که در اینونت بدنیا آمده است و نامش را زینت الملوك گذاشته اند.

۲- درینوقت هنوز خانواده مرحوم میرزا آقا جان در تهران بودند.

۳- قربانت بگردم نظام جانم چند وقت بود که از سلامتی شما خبر نداشتم اما تا کاغذ شما آمد. الحمد لله شکر خدا جانم از جهت ناخوشی خانم اوقات شما تلخ بود من خودم میدانم خدا میداند شما به مادر شاه یا به شاه به جز خدمت کاری نکردید خداوند روی دشمن های شما را سیاه کند،

باری نوشته بودی ماه رجب باید عبادت کرد بلی بهتر از عبادت چه میشود قربانت من که بجان خودت والله از دست ناخوشی این بچه تنگ آمدم از بس زینت الملوك ناخوش شد که دل و جگرم آب شد بازم چند روزی شد تب کرده اما...:: ندارد شما قسه (غصه) نخورید از قول من خدمت جناب صدر اعظم سلام برسان انشاء الله احوالش خوبست نمیدانم سینه صدر اعظم چه تور (طور) است. مادر بیچاره شما که دائم اناوش است و حق دارد ازدوری شما خوش بحال پارسال که با شما این وقت بودید. باری کاغذ وزیر قوم (؟) را آوردن خاندم بلکه انشاء الله او درست نگاه بدارد... حالا قبيلة عالم يك وزير انتصاب کرده که به کارهای من برسد مرد بسیار خوبست نظام جان از قول من احوال میرزا علیخان با آقا داود به پرس انشاء الله احوالشان خوبست.

۴- قربانت گردم نظام جانم اولاً انشاء الله خدا مرا کور کند این جور روزگار بخود و شما نه بینم. به حق خدا والله بالله بجان تاج الملوك که از زندگانی خودم بیزار شدم چه وقت جان من بد بخت هرام (حرام) زاده خلاص می شود. جان من که تمام شد مردم باری بیچاره داود آمد کاش نیامده بود. نمیدانی چه کردن هرام زاده ها صبر خدا زیاده.

قربانت يك كلمه به خانم گفتم که خدمت قبيلة عالم عرض کن پس من چه کنم یا نظام الملک را بیار یا مرا روانه کن بروم پیش نظام الملک فرمایش کرده بود مرخص کردم البته شوهر خودش بهتر از من است. دیگر خود داود بشما خواهد گفت که دنیا چه خبر است چه روزگار دارم بکی هادر باب خرجی شاه فرمایش کرده بود به داود گفتم خدمت شما عرض کند. نظام الملک کم مانده از قسه (غصه) دق کنم چه بخت بود باری فرستادم خدمت خانم- خانم فرمایش کرده که شاه حکم کرده که صدر اعظم و نظام الملک آب طهران را نخواهند خورد از این خیال بیرون برواگر زیاد دلت میخواد برو پیش شوهر خودت هنوز من جواب

ندادم نمیدانم چه کنم پیام نیام خودم بعد ازدوروز دیگر ملك مهمد (محمد) را روانه میکنم هر تور (طور) بگویی بهشود ، عجب دشمنی داری چه بگویم امان از دشمن های شما زمین آسمان دشمن باری چه بگویم روزگار سنگ خدامر الفت کند آمدن داود بدتر شد از دست این پدر سوخته ها قربانت از بس اوقات من تلخ شد که نه شد کاغذ جدا به صدر اعظم بنویسم شما از قول من عرض سلام برسان بگوایسن چه صدر اعظم بود که جان ما همه تمام شد ؟ والله مردم بحق خدا که از جان خودم بیزار شدم دیگر خود داود عرض میکند از روزگار نمیدانم چه بنویسم؟

۵ - نظام جانم چند روز پیش کاغذ شما رسید من به حق خدا آتش گرفتم و سوختم بجان خودت والله اگر شاه هیچ تقصیر داشته باشد. در باره من الهی آتش بجان نوکرهایش بگیرد تاجان ما خلاص شود.

من هم همان شب يك عریضه خدمت شاه نوشته جواب داده بالای کاغذ من فرستادم خدمت شما. نظام الملك والله بالله میخواهی باور کنی یا نه کنی خودت میدانی آنچه من بخیال خودم رسیده کردم .

مادر شاه خودش خدمت شاه عرض کرد که تاجان دارم نخاهم (نخواهم) گذاشت که نظام الملك ملك زاده را طلاق بگوید . حالا که شاه فرمایش کرد من دیگر کار ندارم . . . حالا با من لج کرده شاه که دیگر کار به کار ملك زاده ندارم خودش میداند بماند تنها . باری نمیدانم چه کنم چه قسمت بود درد نیا که باید من بیچاره دائم در قسه (غصه) باشم . بخداوند عالم انشاء الله کار مرا آخر بخیر کند قربانت هنوز هم از من خیرنداری خدا آن دل را پاره کند اگر دل من بخاهد نیم ساعت از شما جدا باشم. همه مردم خیال ول کردن دلم میخواهد شما بدانید که من در اغب (عقب) شما چه میکنم حالا اینقدر کردم که دوباره شاه فرمایش کرد بوزراء که چه میخواهید از جان نظام الملك ملك زاده به جز شوهر خودش هیچکس را نمیخواهد البته البته شما از طرف من آسوده و خاطر جمع باشید که من به جز خیال شما هیچ خیال ندارم خدا میداند به حق خدا رضا بودم آنچه داشته باشم در راه خدا بدهم این بیجه بیچاره زنده باشد (۱) البته هر چه خدا میخواهد میشود. شما هم هیچ قصه (غصه) نخورید انشاء الله خودت

زنده باشی به کوری چشم دشمنها. دیگر از روزگار خودم چه بگویم چند روز دیگر همه میروند سفر بیلاق با زمن نمیدانم چه کنم در طهران بمانم بیلاق بروم به حق خدا که به کار خودم ماندم سرگردان چه قدر از بخت خودم ناله کنم؟ و نمیدانم چه کنم باری حالا که آسوده باش. شخص دیگر این حرف (حرف) را بخانم زد یعنی بجان خودت مادر شاه زیاد حرف زد خدمت شاه که قباحته دارد حیا کن. چه میخوای از جان دختر من. قربانت کاغذ شاه را فرستادم. کاغذ حال نیست همان اول نوشته بودم جواب آمد خیال حالا تور (طور) دیگر شد که کار نداشته باشد.

از آن کاغذ به این طرف شاه کم التفات بمن شده که چرا نوشتی؟ به شود چه کنم؟ حالا که ماندم تنها خدا خدا کنم که کسی بداد من برسد. از قول من خدمت صدراعظم سلام برسان بمیرزا علیخان و میرزا داود خان دعا برسان. جانم هر که بیاید از سلامتی خودت بنویس...»

ولی بالاخره و زرای شاه طلاق خانم عزت الدوله را از نظام الملک گرفتند و پس از مدتی بوساطت میرزا یوسف مستوفی الممالک خانم عزت الدوله بزوجیت یحیی خان مشیرالدوله برادر میرزا حسینخان سپهسالار درآمد.

در رساله مجدی در این باره بایماه اشاره چنین آمده است:
 و نظر باینکه قوه کاذبه (مقصود یحیی خان مشیرالدوله است) در شخص شاه نفوذ حاصل کرده ریاست کلیه (مقصود میرزا یوسف مستوفی الممالک است) عزت الدوله خواهر شاه را برای او خواستگاری و کدخدائی کرده این وصلت را انجام داد. (۱)،